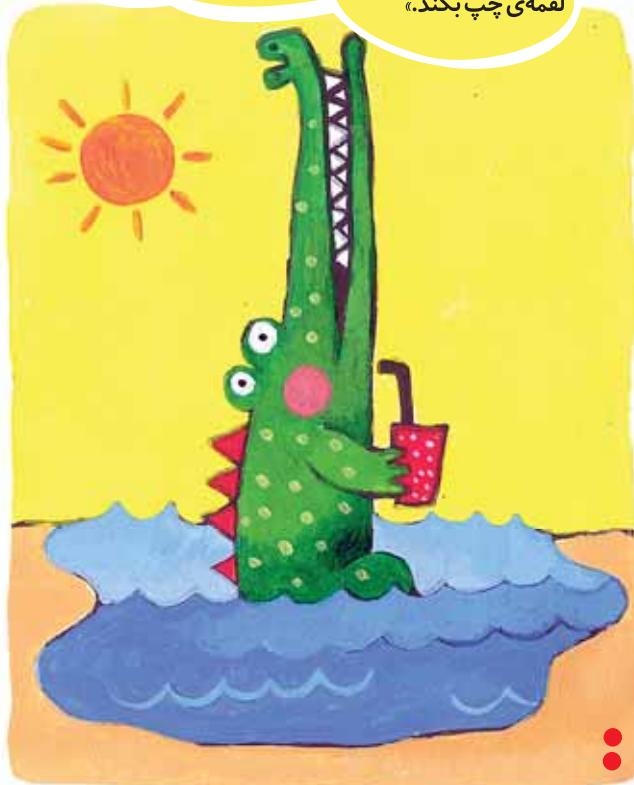


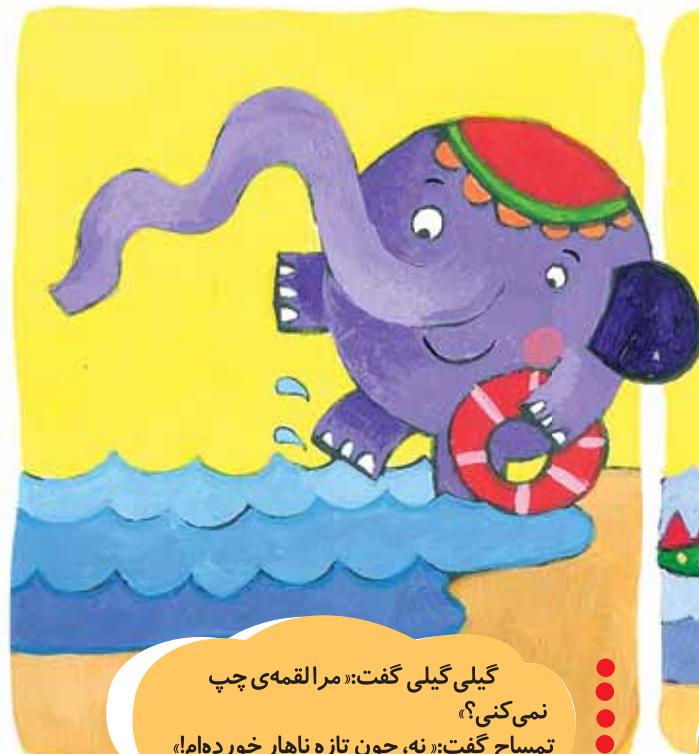
# گیلی گیلی

## آب را گل نکن!

تمساح برای خودش یک برکه درست کرده بود. ولی نمی‌گذاشت فیل‌ها به برکه اش بروند. فیل‌بزرگ‌ها به پچه فیل‌ها می‌گفتند: «نباید به برکه‌ی تممساح بروید. چون او عصبانی می‌شود و ممکن است شما را یک لقمه‌ی چپ بکند.»



هوا خیلی گرم بود. آب برکه‌ها خشک شده بود. گیلی گیلی دلش می‌خواست آب تنی کند. داشت با گوش‌هایش خودش را باد می‌زد که یک دفعه پادیرکه‌ی تممساح افتاد.



گیلی گیلی گفت: «مرالقمه‌ی چپ نمی‌کنی؟»  
تمساح گفت: «نه، چون تازه ناهار خورده‌ام!»  
گیلی گیلی از خوش حالی پرید توی آب و گفت: «به به، خنک شدم!»

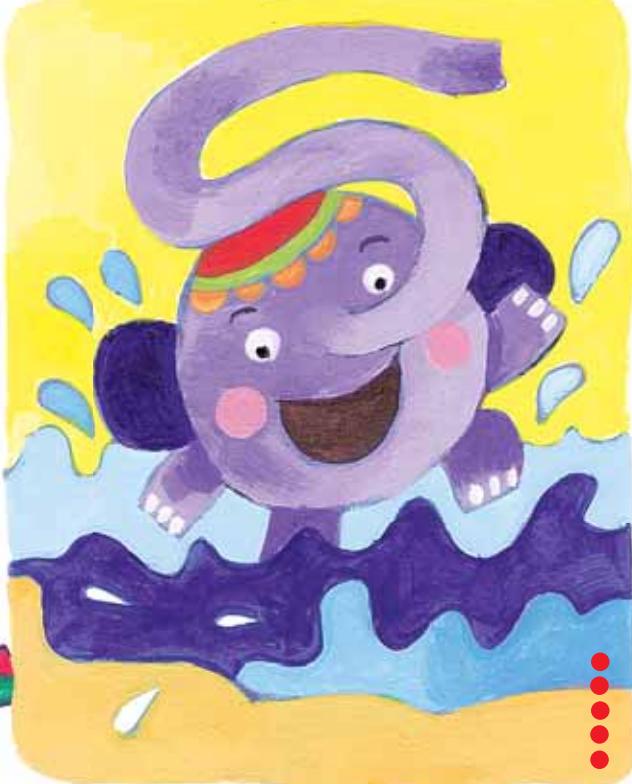
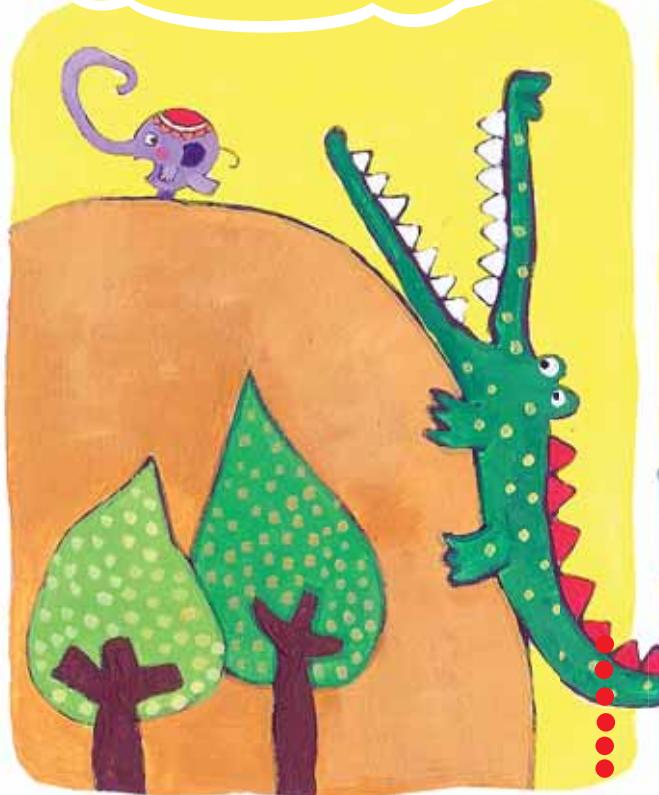


ولی ... گیلی گیلی خیلی گرم‌ش بود. راه افتاد و یواشکی به طرف برکه‌ی تممساح رفت. تممساح داشت دندان‌هایش را تمیز می‌کرد. گیلی گیلی گفت: «سلام تمسساح بزرگ! اجازه می‌دهی بروم توی برکه‌ات و آب‌تنی کنم؟»  
تمساح گفت: «اگر آب را گل آلود نکنی، برکه را خراب نکنی، اجازه می‌دهم!»

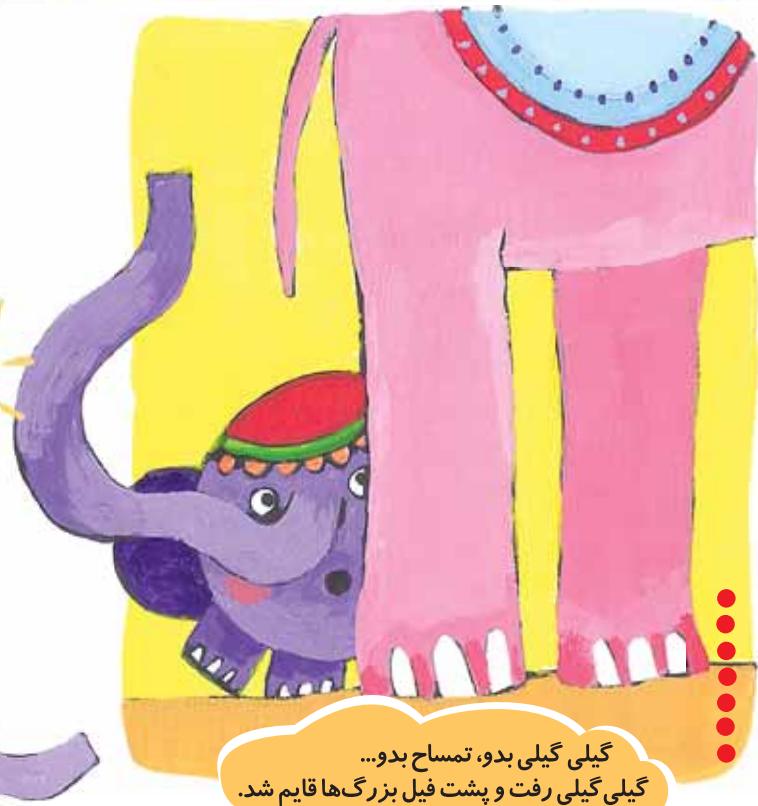
● سوسن طاقدیس  
● تصویرگر: عاطفه ملکی جو

تمساح داد و بیداد کرد. دنبال  
گیلی گیلی دوید. دندان‌هایش را به هم زد و  
خرناسه‌های بلند کشید.

وای... بیادش نبود که نباید آب را  
گل آورد کند. تند و تند این طرف و آن طرف دوید.  
آب گل آورد شد. بعد، کنار برکه، بالا و پایین پرید. دیوار  
برکه خراب شد و آب پیرون ریخت.



تمساح هم برگشت و  
رفت تا برکه‌اش را درست  
کند. ولی گیلی گیلی از بس  
دویده بود خیلی گرمش شده بود.  
او نشست و با گوش‌های بزرگش،  
خودش را باد زد.



گیلی گیلی بدو، تمساح بدو...  
گیلی گیلی رفت و پشت فیل بزرگ‌ها قایم شد.